

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۴ اردیبهشت ۱۳۹۳

حدیث مورد بحث

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالبَغْضُ فِي اللَّهِ

حقیقت ایمان، محبت نسبت به حق تعالی و بغض و دشمنی نسبت به دشمنان او

پس از این‌که مقام رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب خود در مورد محکم‌ترین ریسمان‌های ایمان، یعنی رابطه‌ی بین بنده‌ی خدای متعال و خالق خود سوال فرمود، آن‌ها نتوانستند جواب مورد نظر حضرت را بیان کنند. سپس آن بزرگوار فرمود: "لِكُلِّ مَا قَلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ". آنچه شما به عنوان پاسخ مطرح کردید چیزهای خوبی بود، ولی جواب مورد نظر من آن موارد نبود. اصحاب عرض کردند: خدای متعال و رسول او بهتر می‌دانند، خودتان بفرمایید. حضرت فرمودند: "ولكن أوثقُ عُرَى الإيمانِ الحُبُّ في الله و البغضُ في الله".

در روایات زیاد، مطالبی نزدیک به این مضمون ذکر شده است. از حضرت باقر صلوات‌الله علیه چنین روایت شده است: "هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ"، آیا ایمان چیزی غیر از حب و بغض است؟ یعنی انسان نسبت به حق تعالی محبت و نسبت به دشمنان او بغض و دشمنی داشته باشد. حقیقت ایمان غیر از نماز خواندن و روزه گرفتن است. ایمان واقعیته‌ی مربوط به قلب انسان است. ایمان امری مادی نیست که مورد اشاره واقع شود و یا قابل نشان دادن به دیگری باشد. محبت انسان به فرزند خود نیز به همین گونه است و امری مادی نیست.

محبت، میوه‌ی درخت معرفت

محبت امری معنوی و یک نوع گرایش و وابستگی شخص محب نسبت به محبوب خود است. این محبت، میوه‌ی درخت معرفت و شناخت است. تا شخص محب، نسبت به محبوب خود شناخت نداشته باشد و فضیلت و صفت خوبی که خود فاقد آن است، در او نیابد، این محبت ایجاد نمی‌شود. خدای متعال انسان را این‌گونه خلق کرده است که نسبت به چیزهای خوب وابستگی قلبی پیدا می‌کند. به عنوان مثال انسانی را به ما معرفی می‌کنند که نسبت به حیوانات دارای عاطفه‌ای بسیار قوی است و آزار رساندن به آن‌ها را تحمل نمی‌کند. اگر ما حقیقت و باطن خود را از دست نداده باشیم، قهراً به آن فرد علاقه پیدا می‌کنیم. به همین صورت اگر فردی دارای شجاعت یا سخاوت به ما معرفی شود، به او علاقمند می‌شویم.

علت این علاقه این است که هر فضیلتی، با خلقت حق تعالی جلّ شأنه، جاذبه‌ای تکوینی دارد. این جاذبه موجب می‌شود که انسان با هر وسیله‌ای تشخیص بدهد که شخص دیگر دارای فضیلتی است، به او علاقمند می‌شود. محبت انسان به حق تعالی و اولیای او هم حتماً همین گونه است. قرآن خواندن دلیل بر محبت به حق تعالی نیست، بلکه اصل محبت، آن واقعیت موجود در قلب انسان نسبت به خدای متعال است که هر وقت نام او را می‌شنود، روح او لطافت و حالت خاصی پیدا می‌کند.

آثار محبت کارهایی است که انسان به وسیله‌ی اعضا و جوارح خود انجام می‌دهد. اگر اعمال ظاهری انسان مطابقت با حالت قلبی او داشته باشد، یعنی نفاق و دورویی نداشته باشد، این کارها نشانه و شاهد بر وجود محبت در دل او است. ایمان هم به همین صورت است. این که حضرت باقر صلوات‌الله طبق روایت فرموده است: "هَلِ الْإِيمَانُ إِلَّا الْحُبُّ"

وَ الْبُغْضُ"، صراحت دارد که ایمان یک حرکت فیزیکی نیست، بلکه ایمان یک کیفیت درونی است. در روایات بسیار آمده است که "حُبِّ عَلِيٍّ إِيْمَانٌ وَ بُغْضُهُ كُفْرٌ"؛ یا روایات زیادی داریم که اگر در وجود کسی مقداری از محبت امیرالمومنین صلوات‌الله باشد، آتش آن وجود را نمی‌سوزاند؛ در این موارد هم منظور همان کیفیت درونی و باطنی است. نماز و روزه هم وقتی ارزش پیدا می‌کند که از آثار و میوه‌های آن شجره‌ی طیبه، یعنی ایمان درونی باشد و در غیر این صورت فاقد ارزش است.

محبت طبیعی و محبت الهی

این وضعیت باطنی به دو صورت تقسیم می‌شود. یک صورت، آن وضعیت باطنی‌ای است که بر حسب خوبی‌های مادی در انسان محب نسبت به محبوب پیدا می‌شود. محبت طبیعی والدین نسبت به فرزندان خود از این نوع محسوب می‌شود. صورت دوم آن نوع محبتی است که اساس و معیار آن، وضعیت درونی انسان نسبت به خدای متعال است. به عنوان مثال پدری دارای دو فرزند است که یکی از این دو فرزند منحرف شده و خدای متعال را فراموش کرده است و کارهای خلاف شرع انجام می‌دهد. اگر محبت پدر نسبت به این فرزند منحرف کم شد و اظهار علاقه‌اش به آن فرزند متدین بیشتر شد، می‌توان نتیجه گرفت که این محبت، محبت الهی است. به عبارت دیگر، این پدر فرزندی که تقوا داشت را بیشتر دوست می‌داشت و محبت او نسبت به فرزندی که تقوای کمتری داشت، کم می‌شد.

صورت دوم محبت کمیاب است. زیاد شدن تعلقات انسان‌ها به دنیا، یعنی به غیر خدای متعال جلّ شأنه و افزایش توجه به دنیا و جاذبه‌های دنیا در دل‌ها، جایی برای محبت حق تعالی باقی نگذاشته است. محبتی که میوه‌ی شجره‌ی طیبه‌ی معرفت و شناخت نسبت به حق تعالی باشد، در تعداد کمی از افراد پیدا می‌شود و در صورت وجود، بسیار کم و رقیق و کم‌رنگ است. به راستی دوست داشتن خدای متعال نیازمند به داشتن شناخت درستی از او است.

خدای متعال نمونه‌ی محبت‌های الهی را به ما نشان داده است. همه‌ی ارباب مقاتل نوشته‌اند که در بین راه کربلا، که هنوز سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه به کربلا نرسیده بود، حضرت خسته شده بود و سر مبارک را جلوی زین گذاشته بود. آن بزرگوار سر خود را بلند کرد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». حضرت علی‌اکبر صلوات‌الله‌علیه نزدیک به ایشان بود. عرض کرد: پدرجان «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» یک کلام درستی است، همه‌ی ما از سوی حق تعالی وجود پیدا کرده‌ایم و به او هم برمی‌گردیم، اما مناسبت این که شما بعد از برخاستن از خواب و در این مقطع این کلام را فرمودید، چه بود؟ حضرت فرمود که در همان عالم خواب که در حال حرکت بودم، شنیدم که صدا زنده‌ای می‌گوید که این قافله می‌رود و مرگ آن‌ها را بدرقه می‌کند.

آقازاده به پدر بزرگوارش عرض کرد که "آبتاه أو لَسْنَا عَلَى الْحَقِّ"؟ مگر ما که این مسیر را انتخاب کرده‌ایم و به طرف آن می‌رویم، بر حق نیستیم؟ آیا سفر ما مورد رضای خدای متعال نیست؟ حضرت فرمود: قسم به آن خدایی که جان ما در دست قدرت او است، ما بر حق هستیم و حق با ما است، یعنی ما هیچ تخلفی از رضای او در این سفر نداریم. علی‌اکبر سلام‌الله‌علیه به پدر بزرگوارش عرض کرد: "إِذَا لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ". اگر چنین است که ما بر حق هستیم و حق با ما است، هیچ باکی از مردن نداریم. نوشته‌اند وقتی که پدر بزرگوار این حرف را از فرزند خود شنید، "أَشْفَقَ عَلَيْهِ"؛ چهره‌ی حضرت باز شد. یعنی مثل انسانی که دوستی‌اش نسبت به فرزند خود زیاد شده و بخواهد او را در آغوش بگیرد، محبت باطنی در باطن ایشان مشتعل شد.

فرمایش علی‌اکبر سلام‌الله‌علیه یک فرمایش توحیدی الهی است و بدین معنا است که حرکت فیزیکی ما مطابق واقعیت ایمان ما به حق تعالی خواهد بود و ما در این مسیر هیچ انحراف و لغزش و یا اشتباه نداریم. اما این نوع محبت، که بر حسب مقدار ایمان طرف مقابل به وجود آمده باشد، آن هنگامی که ایمان او کم می‌شود، کم می‌شود و آن هنگامی که

ایمان آن طرف زیاد می‌شود، افزایش می‌یابد. به عنوان مثال می‌توان از محبت بین زن و شوهر نام برد. این‌گونه محبت بسیار کمیاب است. محبت‌هایی که وجود دارد، اغلب محبت‌های مادی و حیوانی است. اما هنگامی که معیار محبت ایمان باشد، کم و زیادی آن هم بر حسب ایمان به حق تعالی است.

مقام رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "وَلَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ". حضرت فرمودند که چنین انسانی زیاد پیدا می‌شود یا کم، بلکه ایشان از یک واقعیت، یعنی محکم‌ترین وسیله‌ی ارتباطی بین بنده و خدای متعال، خبر دادند. در این‌جا بحث از نماز، یا روزه، یا انفاق، یا ذکر گفتن نیست. محبت از واقعیت‌های نامرئی است و امری مادی نیست که قابل رؤیت و دید باشد.

آثار ایمان و محبت محبّ نسبت به محبوب

در روایات دیگر معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین آثار ایمان را بیان می‌فرمایند. در روایتی از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه چنین آمده است: "أَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَا دَاوُدَ مَنْ أَحَبَّ حَبِيبًا صَدَّقَ قَوْلَهُ"، در این‌جا حضرت به معصوم بودن هیچیک از دو طرف اشاره‌ای نفرموده، زیرا معیار همین است. می‌فرماید: کسی که دیگری را دوست داشته باشد گفتار او را باور می‌کند. در این‌جا معنی تصدیق این نیست که با زبان گفتار او را تایید کند، بلکه دل او حرف طرف مقابل را باور می‌کند، چون او را دوست دارد. "وَ مَنْ رَضِيَ بِحَبِيبٍ رَضِيَ بِفِعْلِهِ"، کسی که از شخص دیگر خشنود باشد، به کار او هم خشنود است و این‌گونه در نظر می‌آورد که چون او این کار را انجام داده، پس درست است.

در سال نهم هجری، ده‌هزار نفر از مسلمانان به فرمان مقام رسالت، از مدینه حرکت کردند تا به حدیبیه، یعنی محلی در پشت مکه رسیدند. آن بزرگوار از طرف حق تعالی دستور می‌گرفتند و سپس عمل می‌کردند. بنابر امر الهی، حضرت دستور دادند که بدون این‌که وارد مکه بشویم و خانه‌ی خدا را زیارت کنیم، از همین‌جا باید به مدینه برگردیم. مردم برای مشارکت در این سفر زحمات زیادی را متحمل شده و از ماه‌ها قبل از آن، تدارکات لازم را فراهم کرده بودند. با صدور این فرمان در بین مردم سرو صداهایی به راه افتاد. مردم نوعاً آن‌قدر گستاخ نبودند که مستقیم به حضرت اعتراض کنند و هیبت رسالت به گونه‌ای بود که اجازه نمی‌داد حتی افراد پررو و کم‌شعور اظهار نارضایتی و اعتراض کنند.

عمر که یکی از اعتراض‌کننده‌ها و ناراضی‌های از برگشتن به این صورت و نرفتن در مکه بود، اعتراض خود را به ابوبکر گفت. ابوبکر خیلی سیاسی و مسلط بر اعصاب خود بود. آن‌چه را که می‌فهمید، اظهار نمی‌کرد، هرچند او را ناراحت می‌کرد. به عمر گفت آیا تو این مرد را به عنوان رسول خدا صلوات‌الله‌علیه و آله قبول داری؟ اگر عمر در جواب می‌گفت که قبول ندارم، به این معنی بود که اسلام من ظاهری است و باطناً من کافر. لذا گفت که این مرد را از طرف خدای متعال می‌دانم. ابوبکر گفت: اگر این مرد را از طرف حق تعالی بدانی، از آن‌جا که قرآن می‌فرماید: «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»، هر چه او گفت، ما باید اطاعت کنیم. او گفته است که تا این‌جا بیایید، ما آمده‌ایم. این‌جا می‌گوید که برگردیم و وارد مکه نشویم، ما هم برمی‌گردیم.

بنابر روایت منقول از حضرت صادق سلام‌الله‌علیه، خدای متعال به داود سلام‌الله‌علیه فرمود: "مَنْ رَضِيَ بِحَبِيبٍ رَضِيَ بِفِعْلِهِ". کسی که رسالت این بزرگوار را قبول کرده است، به هر چه ایشان بگوید و به هر چه عمل کند، راضی می‌شود. جمله‌ی سوم این است که "وَ مَنْ اشْتَقَ إِلَى حَبِيبٍ جَدَّ فِي السَّيْرِ إِلَيْهِ". اگر کسی واقعاً مشتاق شخص دیگری باشد، جدیت می‌کند که فاصله‌ی بین خود و آن شخص را از بین ببرد و خود را به او ملحق کند.

محبت معلول معرفت است و از طرف دیگر علت برای تصدیق، رضایت و خشنودی به کار محبوب و جدیت برای رسیدن به محبوب و از بین بردن فاصله بین خود و محبوب است. روایات مربوط به محبت زیاد است. ما اگر بخواهیم طبق این قانون تکوینی حق تعالی در زندگی خود عمل کنیم، نود درصد چهره‌ی جامعه‌ی ما عوض می‌شود. هر کسی که با دیگری واقعاً دوستی دارد، با او است و اگر دوستی واقعی ندارد، با او نیست. کسی با فرد دیگر اظهار دوستی می‌کند و ساعتی بعد با دشمن و مخالف او هم اظهار دوستی می‌کند، یعنی حقیقت نفاق را تحقق می‌بخشد. سلام و علیک نشانه‌ی دوستی واقعی نیست. در مواردی که مشکل پیش می‌آید، مشخص می‌شود چه کسی دوست انسان و چه کسی دشمن انسان است. بعضی‌ها به قدری نفاق‌شان شدید است که نمی‌توانند ظاهر و آبروی خود را حفظ کنند و تا شنیدند که فردی که قبلاً با او اظهار رفاقت می‌کردند، تمکن مالی خود را از دست داده است، ارتباط خود را با او قطع می‌کنند. از صفات بسیار بدی که جامعه‌ی ما به آن مبتلا شده، همین است، یعنی واقع ایمان را از دست داده و نفاق را جایگزین آن کرده است.

ظهور اشتیاق صدیقه‌ی کبری نسبت به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیهما در وقایع بعد از رحلت

صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها شیفتگی خود نسبت به امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه را بعد از رحلت پدر بزرگوارش و آن حادثه‌ی آتش‌سوزی درب منزلش نشان داد. حدود هفت-هشت نفر خدمت حضرت بودند و ایشان می‌توانست به یکی از آن‌ها بگوید که بروید و جواب کسانی که پشت درب هستند را بدهید، زیرا من نمی‌خواهم کار خود را رها کنم. ولی به آن‌جا نرسید، دختر پیامبر صلوات‌الله‌علیهما فوراً پشت در رفت. جمعیتی که سخن‌گوی آن‌ها عمر بود توقع داشتند که یا درب باز شود و یا امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه تحویل آن‌ها شود که او را به مسجد ببرند تا با ابی‌بکر، بیعت کند. هیچ‌جا ننوشته‌اند که صدیقه‌ی کبری سلام‌الله‌علیها به داخل تشریف برده باشد و به شوهر بزرگوار خود بگوید که این‌ها آمده‌اند و یک چنین حرفی می‌زنند، تکلیف من چیست؟ علمای بزرگ در مورد این بزرگوار فرموده‌اند که اگر این خانم ظاهراً زن نبود، از شرایط پیامبری به طور کاملاً برخوردار بود. مصلحت حق تعالی اقتضاء می‌کند که پیامبر از جنس آن افرادی نباشد که ممکن است در آن‌ها عاطفه و احساسات بر عقل‌شان غلبه کند. این‌طور نیست که جنس زن از قافله‌ی انسان‌ها عقب مانده باشد؛ بلکه الان می‌بینیم که جلو هم هست. مقامی که برای این خانم بزرگوار در روایات وارد شده، نشان می‌دهد که در مباحث مربوط به جنسیت، خدای متعال چگونه برخورد کرده است.

وقتی که معصومین صلوات‌الله‌علیهما جمعین، غیر از امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، می‌فرمایند که هر گاه ما جواب یک مسئله‌ای می‌دهیم، یا می‌خواهیم مطلبی را بیان کنیم، به نوشته‌ی مادرمان صلوات‌الله‌علیها مراجعه می‌کنیم. باید گفت که آن گروه از زن‌های ما، که مطالبی را مطرح می‌کنند و به عنوان مثال می‌گویند که اسلام حق زن را نعوذبالله ضایع کرده و به مردها داده است. انسان‌های ساده‌ای هستند و گول دشمن را خورده‌اند. این افراد باید به دشمن جواب بدهند که یازده امام ما که مرد هستند، از این خانم اطاعت می‌کنند و علوم را از این مادر بزرگوارشان می‌گیرند. این حضرات اعتراف می‌کنند که ما برای ارائه‌ی هر جوابی به شما به مصحف مادرمان نگاه می‌کنیم. دشمن‌ها برای این که ما را به این اختلاف‌ها و گفت‌وگوها مشغول کنند و اهداف خود را پیش ببرند، این حرف‌ها را می‌زنند.

روایات می‌گوید که خدای متعال برای مؤمن راحتی خلق نکرده است و مردم به دنبال آن می‌روند. ائمه و اولیای خدا سلام‌الله‌علیهما جمعین دنبال آن نمی‌رفتند، بلکه انتظار بلا را می‌کشیدند که صبر کنند و خدای متعال اجرشان را با این صبر زیاد کند. ایشان معتقد بودند آن‌چه از سوی حق تعالی برای آن‌ها بیاید، جز خیر و اجر چیز دیگری ندارد. عمر شریف سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه حدود پنجاه‌وهفت سال بود. مادر بزرگوار حضرت، از قبل از ولادت این بزرگوار محزون و غمگین و گریان بود. پس از به دنیا آمدن ایشان هم این حزن و اندوه ادامه داشت. مصیبت‌هایی هم که در طول این پنجاه‌وهفت سال حضرت دید، این مادر بزرگوار هم که زنده و مرده نداشت، دید.